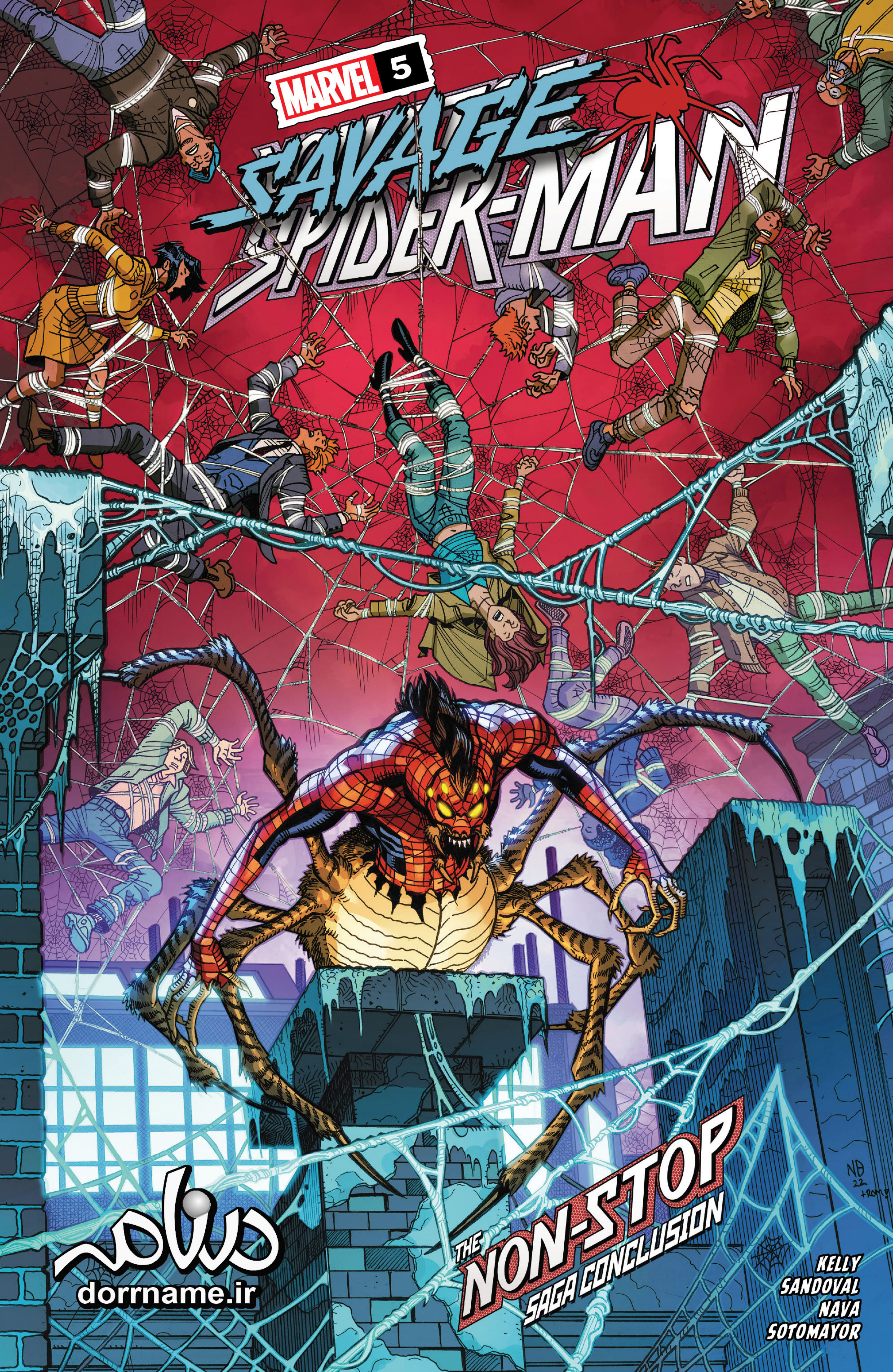


MARVEL 5

SAVAGE SPIDER-MAN



دورنامه
dorname.ir

THE
NON-STOP
SAGA CONCLUSION

KELLY
SANDOVAL
NAVA
SOTOMAYOR

NB
22
FROM 9



اطلاعات: فرم جسمی من
۳۰۰۰ فوت بالای سطح دریا قرار داره در
ارتفاع ۳۵.۳۱۷۸ فوتی. در طول جغرافیایی
۸۹.۶۴۱۴- به سمت شمال از شمال شرقی در
حرکتیم... با سرعت ۳۰۰ مایل در ساعت...



اطلاعات: انسان ها
در حال شناخت هویت
شخصی هستند در حالیکه
ایمکیولیتیم و بارون زیمو
با سرعت ۱۵ مایل در
ساعت دارند به من
نزدیک می شن.

اطلاعات: به فاصله
بیست فوتی رسیدند.
می خوان منو بکشند.
تا حدود نیم ثانیه دیگه
سلاح ها شلیک
می کنند.

مشاهده: اونها نمی تونند
قبل از موفقیت من تو کارم
به موفقیت برسند.

فرضیه: فیزیولوژی خاص من، ظرفیت ذهنی من و ارتباط متقابل هر دو با پیکیو سیستم ای-پلاس به من امتیاز دسترسی به بخش مرکزی ایمکیولیتم رو داده.

اطلاعات: بدن من که تحت تأثیر ای-پلاس آلوده شده بود، دو بار بر اثر فشار استرس بالا تکامل یافته...

اطلاعات: تو اولین حالت جهش یافته ام، من ارتباط خاصی رو با موجودات دیگه ای که "نفرین شده ها" نامیده می شدند، حس کردم. و من تونستم اونها رو کنترل کنم.

اطلاعات: تو تغییر دوم، توان شناختی مغز من تصاعدی زیاد شد. و من تونستم ارتباطم با پیکیو سیستم ای-پلاس رو حس کنم.

مدارک: تزریق پذیرنده پیکیو تک ای-پلاس که برای ایمکیولیتم حفظ شده بود، به من امکان دسترسی مستقیم به کامپیوتر اصلی ایمکیولیتم رو داد.

من کاوش می کنم، درک می کنم و سیستم عامل ای-پلاس رو با استفاده از آرایه های پردازشی موازی با سرعت یک فکر و دوباره برنامه نویسی می کنم.

فرضیه: من می تونم هدفک ایمکیولیتم رو تغییر بدم.

به جای اینکه بشریت رو برای قرار دادن تو مقوله های انتزاعی و بی ربط ویژگی های ژنتیک قرار بدم که با عنوان "نژاد" شناخته می شن...

...می تونم سیستم عامل بشریت رو هدایت کنم. یعنی افرادی که تحت تأثیر ای-پلاس قرار دارند، با ذهن تغییر نیافته زندگی می کنند، ولی...

...خود شخصیتی اونها حذف می شه که ریشه عذاب اونهاست حذف می شه.

مثل خودم که از به انسان عصبی به به موجود وحشی عاصی با هوش بالا تبدیل شدم... پس بشریت هم امکان تکامل داره.

منطق دنیا رو نجات می ده...



BRAKKATA

عجله کن!
وارد شده!
وارد شده!
زاگو!

SHHHHT

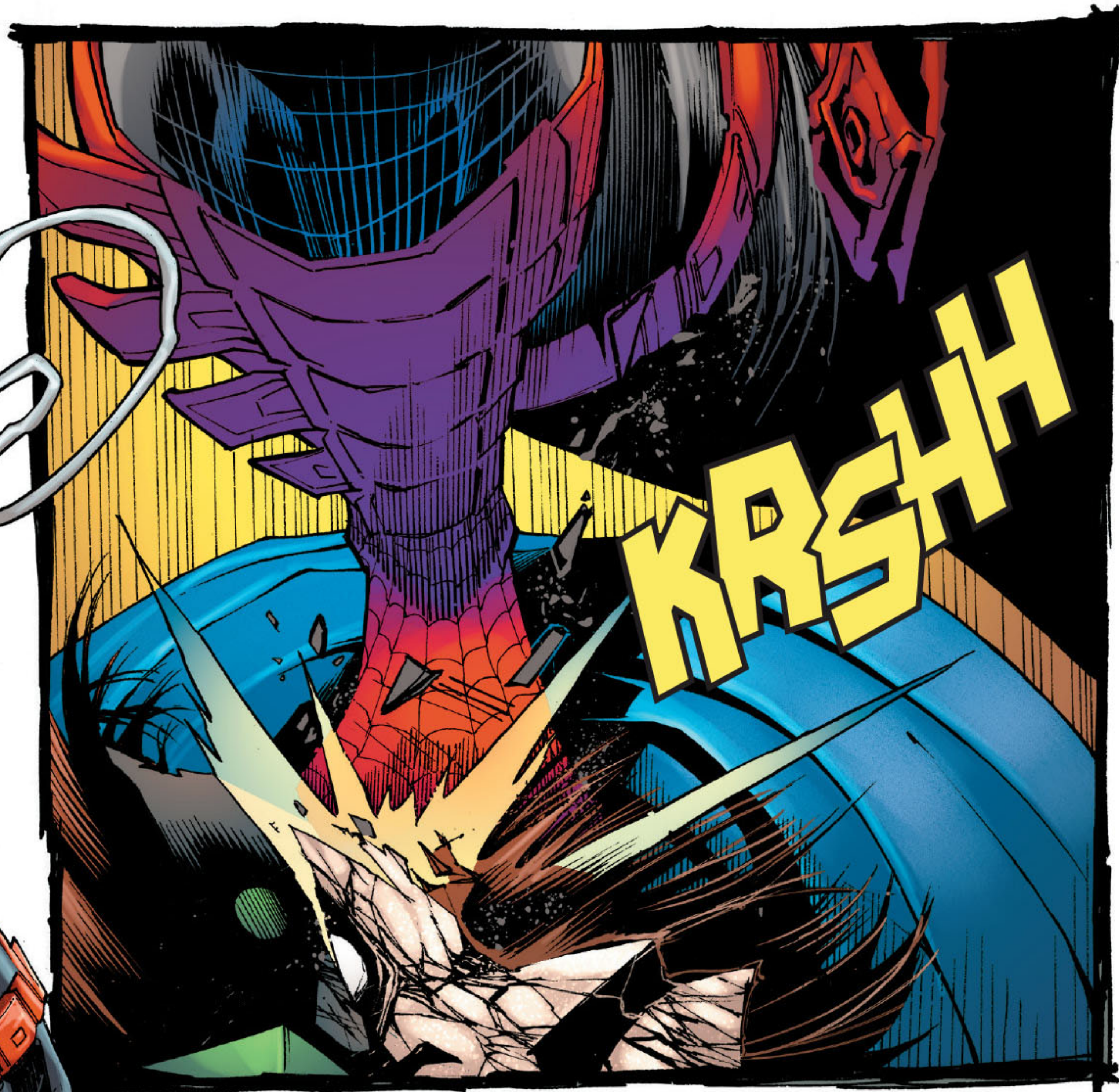
THWIP

لازم نیست
بترسی
آنی باتی.

اینقدر راه
نیومدیم برای
...

تار بازی؟

این تارهاشو
کی پس
گرفت؟



نترسید! ما
هم تجربه داریم و هم
تعدادمون بیشتره...

وولفه...

هنتنگ!

...این اون
کسی نیست که
قبلا باهاش مبارزه
کردی.

مشخصه که
ای-پلاس توانشو
زیاد کرده.

احمق!
نگاهش
کنید!

حتی
هنوز اینجا
نیست.

۳۸۲۷ ثانیه
دیر کردی.

متفکر
دیوانه.

از وقتی
وارد معادله شدی،
سه تریلیون ستارو
رو بررسی کردم. همه اونها
ورود تو در این لحظه رو
پیش بینی می کردند.

تو که
نمی خواهی
چلوی منو
بگیری؟

نمی تونم.
موجودات تحت تاثیر
ایمکیولیتیم باهوش هستند. حتی
بدون تغییرات ای-پلاس.

برای اینکه
بخشی از آزمایش
باشم، اراده خودمو
دادم. مثل بقیه
بخش های کامپیوتر
من فقط دستور
اجرا می کنم...

به نظر
منطقی
نمیاد.

لازم بود.
دنیای فیزیکی... برای
من به یه چالش تبدیل
شده بود. من... دیوانه شده
بودم. ولی این...

کارها رو پیش می بره.
چندین کوئنتیلیون نورون
که انجام چندین گیگابیلیون
محاسبه در ثانیه رو ممکن
می کنه.

برای اولین
بار در زندگیم،
من دیگه دیوانه
نیستم... و فقط
فکر می کنم.

عالی به نظر
میاد.
پس باید
بدونی من
چیکار دارم
می کنم.

می دونم.
کار می کنه.

تو می تونی
سیستم عامل بشر
رو از اینجا برنامه ریزی
کنی.

ولی یه بخش از
برنامه ات هست که هنوز
بخش توجه نشده.

بازش کن.

تعصب
برنامه نویسی.

...
بازش کن.

چرا تو منو
در جریان روند فکری
خودت قرار نمی دی
اسپایدر من؟

حرکت!
پخش
بشید!

چرا همه...؟

نمی تونم
از...!

آه!

واو.

عوضی حقه باز...

چه مرگته؟؟





انگار خودت
نیستی آتی باتی؟

اون...
اون...

کلمه کم آوردی؟
به خودت بیا... قبل از
اینکه مغز بقیه رو بدزدی
باهوش تر نبودی؟

ارتباطت با
مغز بزرگت رو
بریده انگار.
شماها به
مشت احمقید
که دوباره ماسک
حیوون به صورت
زدید.

حذف فردیت
مرکزی باعث آگاهی
جمعی می شه.

اگه همه به
هوش جهانی جمعی
مسلح بشن، دیگه نیازی
به اقتصاد نخواهد بود.

مایحتاج طوری
توزیع می شه که همه
به یک اندازه سود
ببرند.

منابع زمین صرف
درمان گره زمین و بعد
سفرهای بین کهکشانی
خواهند شد.

حافظه در پهنه
جهان به اشتراک
گذاشته می شه.

احساسات به
حسن...قناعت تلخیص
می شن.

یه چیز زیادی توی
دوره فراوانی.

بر اساس تعریف
خود آگاهی یه مفهوم "دیگر
بودن" رو لازم داره.

این مورد
تکاملی ارزشمند دیگه
ارزش خودشو از
دست داده.

مسلح کردن
"دیگری" و فراقبيله-
گرایی یه تهدید وجودشناسانه
است برای نژاد
انسان.

می بخشی.

یادم رفته بود که چند
ثانیه پیش روشنفکر شدی.
خود "اراده" رو پیش می کشه
تا انگیزه های غریزی خود آگاهی
رو توضیح بده...

بعید
می دونم.

یه جوکه؟

اراده؟

یه مدل
از ذهنت...

نه، اون
بخش ها...؟

این
دیگه چیه؟

وقتی به
علم نگاه می کنی
خنده ات
می گیره...

”برای به حداکثر رساندن
قدرت پردازش و خلاقیت
شناختی، مغز تو فرآیندهای
غیرضروری رو متوقف کرده...”

به عنوان مثال بخش
آمیگدال مغزت.
هورمون های استرس رو
تو بدنت ترشح نمی کنه.

”فعالیت تو قشر
اینسولار قدامی در
حداقل میزان
خودشه...”

”...و باعث می شه
منطق به حس همدلی
غلبه کنه...”

”...و تا بتونی کارهای
ناخوشایند رو بی زحمت
انجام بدی.”

”ناخوشایند؟“

تنها راه
شکست اون با
قدم های آهسته
است!

می تونم
روت حساب کنم
آنی باتی؟!!

آره!
من دهنمو
می خوام!

با شماه
سه، دو،
یکه!



”اوه، آره... فرم
فیزیکی من درگیر
جنگه. این خودش
ناخوشاینده.“

”ولی تو چیزی حس نمی کنی.
حتی باید به ژن تار بیولوژیک
ارتجاعی تولید کنی که کارها رو
سریع تر تموم کنه...“

”قدرت چندکاری.“

”تماماً بچینه سازی
کردن، بدون گناه.“

زیمو!
چرا برگشتی...
هوررکت!

KRAK

اگه من خواهی
منو حذف
کنی...

...به همراه افراد ناتوان
نژاد پست تر نخواهد
بود.

ضمناً
باید بگم که
من تو رو دو
بار کشتم...

”جولیوس...“

”بله مرد
عنکبوتی؟“

”قفل سیستم های
مغزی من که
منحرف شدند،
باز کن.“

”چرا؟“

”یه آزمایش.“

"تأثیر گذاره، مگه نه؟"

"اینها ارتباط های عاطفی با تمام کسانی هستند که تا به حال می شناختیشون و همه یکباره به سمت شما برگشتند."

"همه کسانی که دوستشون داشتی."

"همه کسانی که ازشون متنفر بودی."

"گناهت."

"غرورت."

"حسن همدردی."

"مقاومتت."

"از اطلاعات اینطور برمیاد که با افرادی که به سختی می شناسیشون، ارتباط عمیقی داری..."

"به چه کاری میاد؟"

"والدین دولاریس..."

"می..."

"تورا..."

"آستین..."

"تگزاس؟"

"نه، یه نوجوان... یکی از موارد آزمایشی... اون..."

"اون مرد."

اون...یه بچه بود.

اون چون بود، به همین دلیل خوندنش آسونه.

من نگران تغییر تو هستم...

ما چیزی بیشتر از چند تا اتم هستیم.

اتمه‌اش دارن تغییر و حالا ساختار می‌دن.

آره. می‌تونم نسخه ای از ذهنشو برات آپلود کنم، اگه دوست داشته باشی.

پنا به تعریف جدی، نه نیستیم.

این خود تونه.

ولی... حذف اون... بطور اساسی به بشریت تعریف دوباره می‌ده.

آره...ولی بقایا رو از خودش نجات می‌ده.

به بهای دوستی... عشق...

تو خیلی نزدیک شدی. اسپایدر من... پیتر...

نه... اصلا.

تو داری خودتو سردرگم می‌کنی. "عشق" "تفرت" اینها بقایای فرآیندهای شیمیایی هستند که هدف خاصی ندارند...



ولی همراه
اون گزینه
انتخاب هم
هست.

تمام سمی
که تو و کسانی
مثل تو پخش می کنید...
حتی تو خاظم هم
نمی مونه...

الان می تونم
تمامی دردهای همه
جا رو به خودم
جذب کنم.

یه
ضرب المثلته
...
که می که
"درد اجتناب ناپذیره."
ولی عذاب انتخابی.



درد
من... مال
خودمه.
خودم تصمیم
می گیرم به شکل
مناسب عذابشو
بکشم.

”منم
همینطور.“

می توئم
منصرفت
کنم؟

من از زیمو
متنفرم. از ایمکیولیتیم
متنفرم...

این نفرت
منو ضعیف و
احمق کرد.

فشار یه
دکمه عصبی
و ...

هزینه
خیلی بالاست،
جولیوس.

من... باید
کنار پیام. ولی...
نمی خوام به اونجا
برگردم. این یه
آشوبه...

عذاب-
آور.

می دونم... ولی
عشق هم شادی هم
هست. عشق. دوستی
ساده...

هدف زندگی
خودم رو عذاب دادن
تو از این بابت قرار
می دم.

نه. تو یادت
نمی مونه. تمام عناصر
پیکوسیستم ای-پلاس
نابود می شه...

تمام افراد آلوده
و همه اونایی که
نفسی کشند به حالت
عادی برمی گردند...

از جمله
خودت.

قول می دم
هر کاری از
دستم برمیاد برای
کمک بکنم.

...
هیی؟

دیدار
خوبی بود.

ممنونم
جولیوس.
اجرا کن.

"می خوام
با دکتر تماس
بگیرم."

فکر نمی کنم
اسمم این باشه.

خدای من!

دکتر،
امکانش هست
نزدیک ترین ترکش
رو پیدا کنی و فروش
کنی تو سر من؟

آآ... من
فکر نمی کنم
به اینجا تعلق
داشته باشم.

خفه شو،
جولیوس.

مهم نیست
تا حالا چند تا مغز
دیدم. هنوز حال به هم
زن به نظر می رسه.

الانم داره
سربه سر من
می داره.

فقط روی
صحبتش با
منه.

قبل از این
مالتی ورس رو
نجات می دادم.

الان شدم
سرایدار شخصی
ایشون.

"و مستقیم
به وویس میل...
درست؟

"هی دکتر، ممنون از همکاری
در این مورد. می دونم بد به
نظر می رسه، ولی اگه حالتو
بهتر می کنه، باید بگم ما
دنیا رو نجات دادیم..."

"...فکر
کنم.

"می بخشی خیلی
هیجانی حرف
می زنم..."

"...و وحشت زده..."

"...یه کم از موضع
قدرت.

میدان تایمز

”روز عجیبی بود.“

”پس اگه اینو بتونیم بذاریم به حساب من بهتون کمک می کنم اصطبل های شما-گورات رو تمیز کنید...“

”فقط باید از اون سفینه خارج می شدم...“

”...و کنار مردم باشم.“

نه، من نمی خوام با اون عکس بگیرم. به نظرم لباسش خونگیه...“

ممنون که متوجهی!

”یه مجموعه روزمره و عادی از جمع باهوش ها، احمق ها زشت ها و زیباهای آدم های مشکل دار!“

”که دارن انتخاب-های افتضاح خودشونو انجام می دن...“

بوی یه وایکینگ واقعی با عضلات واقعی. یه ثور واقعی اینجا داریم. رو می ده.

”که عاشق همدیگه اند...
یا از هم متنفرند. ولی اکثراً
عاشق همنند.

”البته
امیدوارم.

”یه روز، اگه من
شما رو عصبی نکنم،
بدم نمیاد مغز شما
رو بردارم...

”متأسفم...
انتخاب کلمات
خوب نبود...

”آم، نظرتون رو
در مورد بشریت و
اراده و اینکه
بهتر نیست...

”می دونید
که؟ از این
چیزا.

”می دونم.

”اوکی. این
منم...قبل از
اینکه کارها رو
خراب تر کنم...

”باید

”متوقف

”بشم.

چایان

MARVEL 5

SAVAGE SPIDER-MAN

دورنامه

dorname.ir

مربع کمیک های فارسی

NO-STOP
SAGA CONCLUSION

KELLY
SANDOVAL
NAVA
SOTOMAYOR